



گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید احسان نصیری چمطاقی از شهدای فراجا

چه مرگی پرسودتر از شهادت که نصیب همسرم شد!

همیشه برایش دعای عاقبت بخیری می‌کردم و از خدا می‌خواستم که شهادت مزد زندگی شهادت گونه‌اش باشد. خوشحالم که همسرم جاودانه شد

■ صفری خیل فرهنگ
شهید احسان نصیری چمطاقی اهل استان اصفهان شهرستان باغ بهادران روستای چمطاق است. متولد ۱۰ بهمن سال ۱۳۷۰ به خاطر علاقه‌ای که به پلیس شدن داشت، وارد نظام شد و در لباس مردان فراجا خوش درخشید همکاران و همزمانش خاطرات خوبی از تلاش‌ها و مجاهدت‌های ایشان در ذهن دارند. شهید احسان نصیری بسیار مشتاق بود که به جمع مدافعان حرم برسد اما شرایط شغلی اش اجازه نمی‌داد او با خدای خودش اینگونه عهد بست که در تأمین امنیت مردم و خانواده شهدای مدافع حرم همه غیرت و تعهدش را به نایب بی‌باورد و خدا چه نیک پاسخ این اخلاصش را داد. شهید احسان نصیری در تاریخ ۲۸ آبان ۱۴۰۰ در فولاد شهر اصفهان به شهادت رسید و پیکرش در روستای چمطاق به خاک سپرده شد. برای آشنایی با شهید مدافع امنیت فراجا با سیده مرضیه نوربخش همسر شهید احسان نصیری چمطاقی همراه شدیم تا از سبک و سیره زندگی این شهید بیشتر بدانیم. متن پیش رو حاصل این هم‌کلامی است.

■ آغاز راه...
همسر شهید احسان نصیری صحبت‌هایش را اینگونه

آغاز می‌کند و از همراهی‌اش با شهید می‌گوید، من و احسان با هم نسبت فامیلی نداشتیم. به گفته خودش اطرافیان، او برای ازدواج خیلی سخت پسند بود. او به خواهرش گفته بود که دوست دارد با کسی ازدواج کند که از نظر عقیده هم سطح باشند. دوست داشت همسرش اهل حجاب، نماز و قرآن باشد. بعد از اینکه به هم معرفی شدیم و بعد از انجام صحبت‌های اولیه من ایشان را انتخاب کردم و مسیر زندگی‌ام را با ایشان

این نظام شد.

تا جایی که خودش برایم تعریف کرده بود، در دوران نوجوانی بیشتر اهل مسجد بود و در آنجا کارهای فرهنگی انجام می‌داد. مکبر بود و فعال بسیجی. احسان به خاطر علاقه‌ای که به پلیس شدن داشت، بعد از سربازی وارد نظام شد تا اینکه عاقبتش ختم به شهادت شد.

همسرم خیلی به فوتبال و فوتسال علاقه داشت و در دوران نوجوانی در فوتسال مقام کسب کرده بود. یکی از باارزترین ویژگی اخلاقی او که در میان فامیل و همکاران زبانزد بود، خوش اخلاقی و خنده رو بودن ایشان بود. ایشان همیشه امیدوار به آینده بود و همیشه با امید زندگی می‌کرد. خیلی اهل رفت و آمد و معاشرت بود. حالا چه بین همکاران و اقوام و چه با دوستانش روابط عمومی بالایی داشت. برای پدر و مادرشان احترام و پوزیهای قائل بود. اصلاً برای مسائل مالی به خانواده فشار نمی‌آورد پدرش تعریف می‌کرد می‌گفت احسان در رشته برق صنعتی درس می‌خواند و احتیاج به کامپیوتر داشت.

■ تأمین امنیت خانواده‌های مدافع حرم
آن زمان خواهرهایش هم در حال تحصیل بودند. از نظر مالی من در سختی بودم. احسان در مورد تهیه کامپیوتر به من حرفی نزد به یاد دارم خودش تمام تابستان را سر کار رفت و حقوقش را برای خرید کامپیوتر پس انداز کرد. بسیار اهل رعایت حق‌الناس بود. در زمان انجام کارهای اداری جواب تماس‌های شخصی را نمی‌داد تا ذهنش مشغول نشود و خللی در تأمین امنیت ایجاد نشود.

■ تأمین امنیت خانواده‌های مدافع حرم
مرضیه نوربخش از روزهایی می‌گوید که همسرش او را برای شهادتش مهیا می‌کرد؛ همیشه غیر مستقیم به من می‌گفت چون می‌دانستند من طاقت شنیدنش را ندارم. وقتی خیر شهادت همکاران را در استان‌های دیگر مخصوصاً سیستان و بلوچستان می‌شنید، به من می‌گفت شغل ما همین چیزها را دارد. یک مرتبه در حرم امام رضا(ع) بودیم به من گفت خوش به حال مدافعان حرم که می‌توانند بروند از حرم زینب(س) دفاع کنند، کاش من هم این لیاقت را داشتم و می‌توانستم بروم آنجا دفاع کنم که من به ایشان گفتم شما داخل همین ایران دارید دفاع می‌کنید همین که امنیت خانواده مدافعین حرم و امنیت مردم را تأمین کنید کار خیلی بزرگی انجام می‌دهید.

■ تولد قبل از شهادت
حال و هوای روزهای آخر شهید از زبان همسرش شنیدنی است؛ ماه آخر خیلی تغییر کرده بود. رفتارهای داشت که وقتی بعد از شهادت به آنها فکر می‌کنم با خودم می‌گویم، گویی می‌دانستی، یک روز قبل از شهادتش تولد من بود. آنقدر ذهنم درگیر بود که اصلاً یادم نبود. احسان صبح روز تولد من مثل همیشه سر کار رفت، ساعت ۸ و ۹ صبح بود که به خانه آمد. من فکر کردم چیزی را جا گذاشتند، گفتم چیزی را جا گذاشتید؟! گفتند نه امروز را مرخصی گرفتم که با هم باشیم. خواستم ناهار درست کنم، گفت نه نمی‌خواهد ناهار درست کنی، امروز مهمان من هستی. دوست دارم همه کارها را خودم انجام بدهم...

احسان رفت از بیرون ناهار گرفت. اصلاً نمی‌دانستم چه زمانی یکبار از سفرارش داده بود. او یک شبی را برایم ساخت که تا امروز در خاطر مانده است و وقتی به آن روز فکر می‌کنم، حس خیلی خوبی بهم دست می‌دهد.

■ خواب شهادت
همسر شهید مدافع امنیت فراجا از لحظات سختی روایت می‌کند که خیر شهادت همسرش را شنید. من یک هفته قبل از شهادت همسرم خواب دیدم، وقتی از خواب بیدار شدم متوجه شدم اصلاً خواب خوبی نیست، ولی هر چقدر در ذهنم فشار می‌آورد که یادم بیفتد که این خوابی که دیدم چی بود، چیزی به یاد نمی‌آید.

به همسرم گفتم صدقه اول ماه را پرداخت کردی؟ او هم گفت بله صدقه پرداخت کردم، کمی خیالم از این بابت راحت شد.
زمان شهادتش، من منزل پدرم بودم و در تدارک عروسی دختر عمومیم. قرار بود فردا شب باید با همدیگر برویم مراسم عروسی. ساعت ۱۲ شب تماس تصویری گرفت و گفت می‌خواهم دخترم را ببینم یا همدیگر صحبت کردیم و گفت من ساعت هشت صبح آنجا هستم.

از بالا به پایین

■ ۱- شهری در شمال دریاچه ارومیه - خانه و کاشانه **■ ۲-** دریاچه خشک شده آسیای میانه - فانی و مردنی - مالامال **■ ۳-** در فارسی به معنی پیامبر است - جمعیت - یکان **■ ۴-** پیوند شباهت - مخفف هستم - کلمه‌ای که دو بار در سوره حمد تکرار شده است - علامت کالا **■ ۵-** دشنام - دادن یا بخشیدن مال به کسی - اندازه هر سیستم صوتی **■ ۶-** اعتبار بانکی - ریشه مو - محکم کردن **■ ۷-** ارابه - گدا - نام اصلی مجنون **■ ۸-** کرکس - موی گردن شیر - موش صحرايي بزرگ **■ ۹-** نامیبد - سخن بزرگان دین - داروی زخم **■ ۱۰-** یزدان - رنگ صلح - پسر گودرز **■ ۱۱-** قتل سیاسی - مادر ماندانا، ملکه هخامنشی - عید ویتنامی‌ها **■ ۱۲-** گل خوشبو - رود مقدس آلمانی‌ها - ضمیمه اشاره - تخته نقاشی **■ ۱۳-** داخل شدن - بزرگراهی در تهران - کاری را بر خلاف میل و علاقه انجام دادن **■ ۱۴-** حکومت بی دینی - رایانه لوجی - پیرو **■ ۱۵-** دانش گردآوری و پردازش اطلاعات - پایبند



که ما رسیدیم بیمارستان، همسرم داخل اتاق عمل بود. احسان کاملاً بی‌هوش بود. به من هم می‌گفتند دعا کنید بپوش بیاید. من همش فکر می‌کردم سرش ضربه‌ای خورده که بعد وقتی او را آوردند و به‌ای‌سی‌یو بردند، از پشت پرده دیدم، بدن‌شان ری‌م‌ی، روی تخت افتاده است.
نزدیک اذان ظهر بود که به ما خبر دادند، احسان شهید شده است.

تلخ‌ترین لحظه زندگی‌ام زمانی بود که او را به ستاد منتقل کردند و ما برای بار آخر با ایشان وداع کردیم. از آنها خواستم کفن را بریم باز کنند، زمانی که صورتش را دیدم، خواب هفته پیشم به بکاره یادم آمد. یک نفر دست من را گرفت و گفت بیا با همسرت خداحافظی کن، من در خواب این لحظه را دیده بودم. در خواب به همسرم گفتم چرا تنهایی رفتی؟ چرا تنهایی گذاشتی، تو که می‌دانستی من نمی‌توانم بدون تو دوام بیاورم. خوابی که لحظه به لحظه‌اش تعبیر شد. او رفت و من ماندم و دختر هفت ماهه‌اش. احسان برای تولد دخترم سرز از پانمی‌شناخت. علاقه زیادی به بچه داشت.

■ تشییع و حضور باشکوه مردم
و مراسم تشییع شهید احسان نصیری هیچ‌گاه از ذهن و خاطر همسرش بیرون نمی‌رود؛ مراسم تشییع پیکرش خیلی باشکوه برگزار شد. چه در شهر فولاد شهر و چه در شهر باغ بهادران. قرار بود پیکر ایشان را از شهر باغ بهادران به روستای خودش ببرند. از آنجا تا روستای خودش تقریباً پنج روستای دیگر هم وجود دارد. تمام روستاها اصرار داشتند که برای شهید مراسم بگیرند. زمانی که پیکر همسرم از روستاها می‌گذشت، برایش گوسفند قربانی می‌کردند. شاخه گل هدیه می‌کردند. خلقت حفظ کن»

همه مردم خودجوش آمده بودند و همه ناحت بودند. برکت حضور معنوی شهید بخش دیگری از صحبت‌های من و همسر شهید بود. او در این باره به سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۶۹
وَلَا تُحْسِنُوا الصَّالَاتِ لِلَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ



عند زَنَهِم بُرُزْقُونَ
(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده‌اند، و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند
اشاره می‌کند و می‌گوید من به این آیه ایمان داشتم که خداوند فرمودند: «شهدا زنده هستند و نزد ما روزی می‌خورند» بعد از شهادت همسرم خیلی مشکلات در زندگی‌ام به وجود آمد. وقتی به خود شهید متوسل می‌شوم، در عین ناباوری می‌بینم همه کارهایم خود به خود حل می‌شوند. حضورش را پیش خودم حس می‌کردم و این بهترین حس می‌بود که تا حالا داشتم و احساس می‌کنم همیشه پیش من هست.

یک شب خوابش را دیدم و از او پرسیدم از دست من راضی هستی یا نه و اگر یک روز به این دنیا برگردی باز هم من را انتخاب می‌کنی. او با همان صورت خندان با همان لیخنند همیشگی به من گفت، مطمئن باش اگر ۱۰۰ بار دیگر خدا به من اجازه بدهد برگردم باز هم تو را انتخاب می‌کنم.

■ سوره یس به وقت دلنگی

با همه صوری‌ها و ایمان به راه شهدا اما دلنگی‌ها اما نمی‌دهد چه مادر باشی چه همسر شهید، چه پدر و چه خواهرش!

دل‌بستگی و روزهای پرخطر ه گذشته هر لحظه به سراغت می‌آیند همسر شهید احسان نصیری از آن روزها روایت می‌کند؛ خیلی دل‌تنگ شهید می‌شوم، مخصوصاً حالا که دخترم بزرگ‌تر شده و همیشه عکس بابایش را نشان می‌دهد و سراغ او را از من می‌گیرد. زمانی که دخترم کوچک بود، همسرم همیشه می‌گفت از من قیلم بگیر و برای دخترم به یادگار نگهدار. آن روزها نمی‌دانستم که منظور همسرم از این جمله چیست؟ اما حالا که لحظه لحظه زندگی پدرش را در قیلم‌هایی که از او موجود است نشان می‌دهم، می‌فهمم که منظور او چه بود. وقتی هم که خودم دل‌تنگش می‌شوم، عکس‌های او را جلوی چشم‌مان می‌گیرم و با او درد و دل می‌کنم؛ گاهی گریه می‌کنم و گاهی برایش سوره یس می‌خوانم. واقعاً اگر زمان به عقب برگردد او می‌گویم که دوستش دارم. دوری از او برایم سخت است.

■ حرز امام جواد (ع)

او در پایان می‌گوید؛ فقط یک نکته‌ای که برایم جالب است، این بود که همسرم حرز امام‌های(ع) را تا لحظه آخر پیش خودشان نگه داشت و این حرز زمان شهادت ایشان آغشته به خون شهید شده بود که من آن را قاب کرده و روی دیوار خانه نصب کردم. وقتی آن را نگاه می‌کنم و به معنای حرز توجه می‌کنم که «خدا یا من را عزیز کن به عزت و مرا ارباب دار از چیزی که تو دوست نداری و مرا از شر شیطان حفظ کن و مرادفان کن از ذلالت و اینکه من رو عزیز کن و پیش خلقت حفظ کن»

با خودم می‌گویم که ایشان عزتمند از این دنیا رفت، همان طور که دوست داشت.

حالا بعد از گذشت دو سال از شهادت همسر به این صحبت شهید محسن حججی می‌رسم که: «طوری زندگی کن که خدا عاشقت شود، اگر خدا عاشقت شود تو را خوب می‌خورد» واقعاً همسر من به گونه‌ای زندگی رفتار کرد که همیشه برایش دعای عاقبت بخیری می‌کردم و از خدا می‌خواستم که شهادت مزد زندگی شهادت گونه‌اش باشد. خوشحالم که همسر عاقبت بخیر و جاودانه شد. خوشحالم که یک مرگ پر سود را برای خودش انتخاب کرد، هر چند دوری‌اش برای من و دخترش سخت است. امیدوارم برای ما هم دعا کند و ما هم عاقبت بخیر باشیم.

■ غیرت مردان امنیت فراجا

شهید احسان نصیری چمطاقی در حین مأموریت در فولاد شهر اصفهان و در درگیری با ارازل و اوپاش به رگبار بسته شد و به شهادت رسید.

مأموران نیروی انتظامی، همیشه و همه‌جا حاضر دارند و با درایت خود اوضاع داخلی کشور را تحت کنترل دارند و مدافع امنیت مردم هستند. اما متأسفانه هستند اشاری که از هر فرصتی برای ضربه زدن به مردم کشور و امنیت کشور استفاده می‌کنند. اما ما خوشحالمیم و امیدوار، زیرا مردان و زنانی غیور و قدرتمند در نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران (فراجا) حضور دارند که تا پای جان در راه دفاع از امنیت و آرامش ما خواهند ایستاد.

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۸۶۱

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۶۸۶۰

۸									
	۲								
		۴							
			۵						
									۱ ۴
			۵	۳					
									۸ ۳
									۹ ۶

۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱
۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳
۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴
۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷
۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹
۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰
۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱
۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲
۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳
۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴
۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵